



۲۰۱۶/۰۴/۲۷



محمد علی "سمیع"

خاطره غم انگیز: دو طفل در زمستان 1369 و یا 1370 کابل!

شش سال عمر داشتم، و در شهر کابل در کلوله پشته در یک خانه زندگی میکردیم. آخرین سالها و دوران های حکومت داکتر نجیب الله بود، دقیقاً سالهای 1369 و 1370 و حکومت داکتر نجیب در آستانه ای سقوط قرار داشت زیرا دایره و قلمرو دولت روز به روز از چهار سو به سمت کابل به کوچک شدن بود و مجاهدین در پیشرفت به سمت کابل در حرکت بودند. در این جریانها، یگانه چیزی که مردم کابل و دیگر مناطق شرقی، جنوبی و غربی را مورد در بدری قرار داده بود، کمبود مواد اولیه ای غذایی بود زیرا شاهراه کابل - حیرتان، کابل- شیرخان بندر و کابل- آقینه در مسیر سالنگها توسط مجاهدین بر روی قطار های اکمالاتی مرکز و دیگر ولایات بسته شده بود. نه تنها بسته شده بود، بل تمام قطار های اکمالاتی مواد غذایی توسط مجاهدین در مسیر شاهراهها به آتش کشانیده میشد زیرا ایشان به شکل دوامدار در ساحات مختلف مقاومت نمیتوانستند و به همین ملحوظ قطار های مواد خوراکی و اکمالاتی را به آتش میکشاندند تا فشار های بیش از حد را بالای مرکز وارد نمایند. ناگفته نباید گذاشت که شاهراه سالنگ از لحاظ نقطه نظر ستراتیژیک محل خیلی مهم و قابل توجه میباشد که از همین رو حکومت داکتر نجیب و حکومت های ماقبلش در همین شاهراه ضربات کوبنده را از جانب مجاهدین شاهد بودند، حتی که داکتر نجیب مجبور به بدیل یابی شاهراه سالنگ هم پرداخت، اما خیلی دیر شده بود.

اگر چه حکومت داکتر نجیب از لحاظ ساختاری، حکومت کمونیستی نبود اما باز هم خصوصیات عامگرایانه و مردم پرستانه ای نظام کمونیستی را در خود حفظ کرده بود و در برابر حل مشکلات اغذیه و تغذیه مردم مسئولیت را احساس میکرد، همین دلیل بود که در تمامی نقاط شهر کابل خبازی ها را موقتاً تحت کنترل دولت در آورده بودند و برای مردم نان خشک را به شکل مجانی توزیع میکردند تا تمام مردم کابل را از شر مرگ بینانی نجات دهند. مردم محل و منطقه مخصوصاً جوانان هر محل به شکل خدمتی و رضاکارانه در خبازی های کابل در توزیع نان خشک برای مردم با حکومت همکاری میکردند زیرا وضعیت مردم بینهایت خراب بود و کارمندان حکومتی نمیتوانستند به تقاضای مردم برسند، همچنان جوانان محل متوجه میبودند که نشود کسی حق کسی دیگر را بگیرد یا هم روزانه دوبار و سه بار به خبازی سر بزند.

برادر بزرگ من محمد فیصل (حالا: داکتر محمد فیصل "سمیع" سناتور انتخابی ولایت بغلان در مشارنو جرگه) در آنزمان از جمله جوانان بود که برای خدمت به مردم بیچاره و بینان محل از بام تا شام وقت خود را وقف کرده در توزیع نان خشک با خبازی سرک کلوله پشته مقابل برج برق، بطور مجانی کمک میکرد. برادرم روز از روز ها شام ناوقت به خانه برگشت، اما امروز وضعیت روحی و روانیش متفاوت از دیگر روزها بود، یعنی خیلی خرابتر، آشفته تر و جیگرخونتر:

دلیلش این بود که در یکی از خبازی های شهر کابل در همان گرد و نواحی کلوله پشته حادثه دلخراش و غم انگیزی رخ داده بود، که در آن زمان باعث اندوه، گریه و اشکریزی تمامی مردم شهر کابل شده بود.

این حادثه اندوهبار از این قرار بود که روزی از روز ها یک خواهر و برادر خورد سال که عمر بیش از ده سال نداشتند در همان هوای سرد کابل از خانه به هدف بدست آوردن نان خشک به خبازی فرستاده میشوند. این خواهر و برادر کوچک از اثر ازدهام و بیر و بار مردم نمیتوانند که خود را به کلکینچه ای ناپزی برسانند. به همین دلیل با دست خالی به خانه بر میگردند. قرار آوازه ها این دو طفل معصوم و بی گناه دوباره فرستاده میشوند که باید نان خشک بیآورند، زیرا بنا به کدام مشکل صحیحی پدر ایشان امروز از خانه به بیرون رفته نمیتواند و یا هم در خانه نیست.

بار دوم هنگامیکه این دو طفل بیچاره به خبازی می آیند، میبینند که ازدهام و بیر و بار در حال خود باقی است و ایشان نمیتوانند به کلکینچه ای ناتوانی خود را برسانند، زیرا مردم افغانستان هیچگاه تا رسیدن نوبتشان در قطار و صف ها بسته نمیشوند بلکه همه به شکل همگانی و دسته جمعی در یک نقطه جمع میشوند و کوشش میکنند تا ببینوتی کنند و یا هم این نظم انسانی در فطرت افغانها از روز ازل گذاشته نشده است، اما اینکار همیشه باعث میشود که حق افراد بیجان و اطفال مد نظر گرفته نشود زیرا آنها از ناتوانی بدنی در عقب باقی میمانند.

خوب این دو طفل معصوم و پاک که حتی نمیدانستند این سیه روزی و بدبختی برای چه و از طرف کی بالای آنها نازل شده است، دیگر چاره ای جز انتظار را نمیبینند، به همین خاطر در زیر درخت که در نزدیکی این خبازی قرار داشت هر دو می نشینند تا شب فرا رسد و ازدهام مردم کم شود و آنها بتوانند که استحقاق نان همان روز خود را بدست بیآورند و همان روز بتوانند خود را و فامیل خود را از گرسنگی نجات دهند. همین یگانه راه برای زنده ماندن در کابل بود. این دو طفل معصوم،

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آن لاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لوی

الی تار شب در زیر همان درخت باقی میمانند، و نوبت برایشان نمیرسد و دیگر کوشش هم به گرفتن نوبت خود نمیکنند. از اینکه مقاومت وجود این دو طفل معصوم در برابر سردی های کابل کم بود و همچنان نرسیدن غذا در همان روز بیشتر باعث کاهش کالری وجود ایشان شده بود، هنگامیکه شب فرا میرسد و خبازی هم کار همان روز خود را به اختتام میرساند، کارمدان خبازی یا افراد حاضر در محل متوجه میشوند که این دو طفل پاک و معصوم از ناتوانی جسمی دیگر در قید حیات باقی نمانده اند.

با شنیدن این حادثه به یاد دارم که تمامی فامیل به گریه افتادند، این دیگر غم و مصیبت یک فامیل نبود، بل این حادثه، غم مشترک و کلی ساکنان بیچاره شهر کابل بود زیرا کابل به صورت کل، تحت تحریم مواد غذایی و محروقاتی توسط مجاهدین قرار داشت.

دیری نگذشت که جهاد برحق مجاهدین افغانستان کامیاب شد و کابل بدست مجاهدین سقوط کرد و مردم افغانستان وارد صفحه ... شدند.

خوب این قیمت را باید هر فرد و هر فامیل افغان میپرداخت، چون برای مجاهدین کامیابی جهاد و برای پاکستان فرو پاشی حکومت قدرتمند افغانی، افغانستان واحد و نیرو های مسلح ملی اش هدف اصلی بود که چنان هم شد. باز هم به خون هر آن مجاهدی که برای رضای الله تعالی و بدون دست بردن به چور و چپاول جهاد نموده است، احترام نموده راه ایشان را جاویدان میخوام.

محمد علی "سمیع"
بوداپست- هنگری

د پانو شمیره: له 2 تر 2

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په ځیر و لولئ